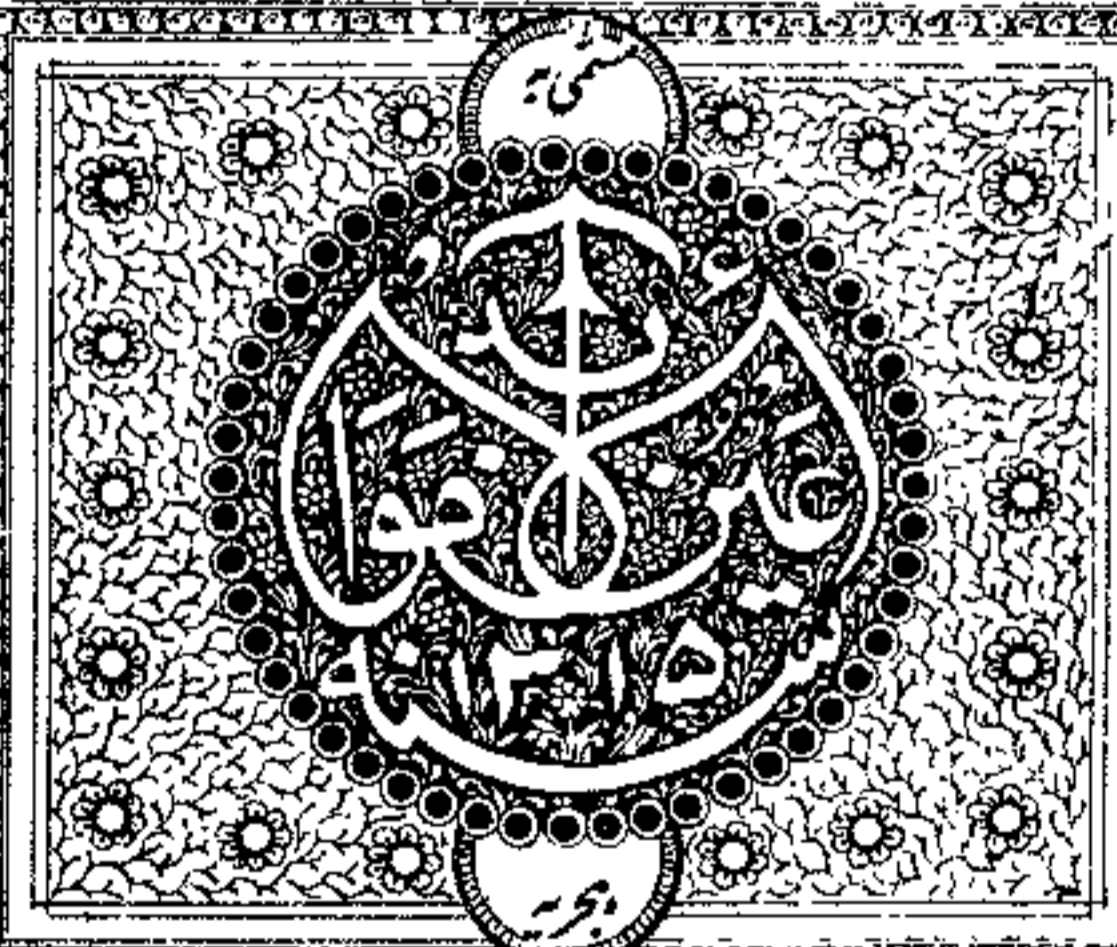


مَلَايِكَةُ السَّمَوَاتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

احمد رضا الموفق که درین زمان برکت اقترا آن که او اول ماه مبارک رمضان است این کتاب مفید
القطب از تصنیف جناب عین الدین بن فرار علی صاحب با شدة مؤقاسی طریحہ قضیہ کلان



چون گو اہتمام طبع ایبدا رحمت غفران حضرت ایزدسان و بہتجان حاجی محمد ابراہیم
خان محمد باشندہ جہان گنج فی الحان بھی ادا ام اسد الہامانی الزخار واکرین وڈا بر ابراہیم پورہ

مَطَبَعُ مَلَايِكَةُ السَّمَوَاتِ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همه ستایش هر چه یار که از قدرت کامله و حکمت بالغه بدو لفظ که کنست کون یا
 آفریده - و افلاک را آرایش از انجم زمین آری بایش از مردود است که عقل
 علوی خرام و دو هم نیز گام در صد آن نیز سببیت چنان آفرید زمین زبان
 ندانند ازش خرد پروران - و در و نامحدود بر آن عاقبت محمود سر در جهان خلیل
 کون مکان که و او را در آرام ده دوران در شانش لَوْ كُنَّا لَمَّا خَلَقْتُ
 الْاَفْلَاقَ لَخَوَّانَهُمْ وَمُرْسِلَ قَابِ قَوْسَيْنِ دَاوَهُ - و بر آله و اصحابه جمعین باو
 ست در و خدا بر تو باشد هم : عَلَيْكَ الصَّلَاةُ اَيُّ نَبِيِّ وَالسَّلَامُ
 اَمَّا بَعْدُ اَيْنَ سِجِّدَانِ گشته دوران یعنی عَيْنُ الدِّينِ
 از گردش گردون گردان که بوجه حرف عاتش که در ذات خود دارد پدینو چه کسی با
 صحیح و سالم نیکدارد از وطن خویش در بی وطن متوطن شده در شهر بهی

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

۲

اگر بخواید
 در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

THE UNIVERSITY OF
 THE EAST INDIES
 LIBRARY
 CALCUTTA

در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

اقامت و زید تا هم بحج و آلام چینی ندید بیت
 از گردش افلاک شکایت نمی کنم هر سکوت بردن خویش می نیم
 چنانکه آمد و منسکت سلم و منسکت که بخا بهر حال و فور خویش بوستان
 محبت اساس و صیم القلب محبان و قیقه شناس بر آن آورده که کتابی
 مختصر برای فواید بتدیان نوشته شود لهذا هر چه در عقل قاصر و فهم خاسرین
 خاکسار سرایا کسار رسید مرتب به پنج باب ساخته موسوم به عین کفول
 گردانید۔ آلا التماس و رخصت بزرگان معنی رس و خرد پروان صبح
 نفس که از عین عطا چین برابر و نمیکند از بند و از رگد خوبی کمال عیب
 هنرمی پندارند آنست که هر چه سهو و خطا بدین ابجد خوان لوح نادانی و نقطه
 و اثره سرگردانی بظهور رسد معاف فرمایند زیرا که آلا انسان مرکب
 عَنِ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ

بیت

که خط آید ز نادان و مبدم	می نماید معاف دانان از کرم
--------------------------	----------------------------

مرام
 خاسته
 در سلامت
 اندوخته
 سلامت
 اندوخته
 بابت

۲

علم
 عینی
 نمان
 مگر
 است
 خط
 نمان
 علم
 نمان
 معنی

و جوان
 به جوان

اصول
بعضی مشتق از فعل و بعضی از اسم
بعضی از فعل و بعضی از اسم
بعضی از فعل و بعضی از اسم

اصول
اشفاق

اصول
بعضی از فعل و بعضی از اسم
بعضی از فعل و بعضی از اسم
بعضی از فعل و بعضی از اسم

اصول
اشفاق

اصول
بعضی از فعل و بعضی از اسم
بعضی از فعل و بعضی از اسم

اصول
اشفاق

باب اول در بیان تعریف مصادر و افعال و غیره
مشمول بر دو فصل فصل اول در تعریف کلمه

بدانکه کلمه فاعلی است بمعنی که از زبان مردم برآید و آن بر سه قسم است

اسم و فعل و حرف

اسم آنست که در معنیش زمانه یافته نشود و بر معنی آن در و بر و بر و بر

توان آمد چنانکه زید در باغ پر تخت برای گل نشسته بود فعل

آنست که در معنیش زمانه یافته شود و زمانه سه است ما و مستقبل و حال

ماضی زمانه گذشته را گویند حال زمانه موجوده را مستقبل زمانه آینده را

حرف آنست که جز این سخن کلمه دیگر معنیش حاصل نشود بدانکه

اسم بر دو قسم است جامد و مصدر جامد آنست که او از چیزی

مشتق نباشد و نه از فعلی اشتقاق کرده شود مثلش چین گل و غیره مصدر

آنست که از وصیغها اشتقاق کرده شود و او از کسی مشتق نباشد نیز بر

دو صنف است لازم و متعدی لازم آنست که فعلش بر فاعل

اصول
بعضی از فعل و بعضی از اسم
بعضی از فعل و بعضی از اسم
بعضی از فعل و بعضی از اسم

تمام شود متعدی است که فعلش بر فاعل تمام نشود بلکه مفعول را
 بخوابد فائده پس باید دانست که علامت مصدر و فارسی قن و تن
 است که شرط آنکه در معنی بندی اول لفظ تا باید شد چون دادن و پناه
 و داشتن و پنهان و اگر اکتفا بر تن و ون کنند اطلاق مصدر برین نمی
 آید چون بر تن و کلیدن جایست زیرا که در معنی آن لفظ تا که مشروط
 است نیست ماضی مطلق است که بزانه گذشته تعلق دارد بلا
 قید قریب و بعید ماضی قریب است که بزانه گذشته تعلق دارد بقید قریب
 ماضی بعید است که بزانه گذشته تعلق دارد بقید بعید ماضی تا تمام آن
 است که بزانه گذشته تعلق دارد بقید تکرار ماضی احتمالی است که بزانه
 گذشته تعلق دارد بقید احتمال ماضی تمثالی است که بزانه گذشته تعلق
 دارد بقید نامضارع است که در روزانه یافته شود حال استقبالی
 و بعضی گویند که از پستان یک باورد و طفل شیرخورد و بعضی معنی مشابهت
 گویند و بعضی معنی زاری حال زمانه موجوده را گویند

سوال در اینجا
 در مثال و در آوردن
 جواب بدین صورت
 که علامت مصدر
 بر وزن و تن است
 اکتفا بر تن
 مطلق معنی باقی

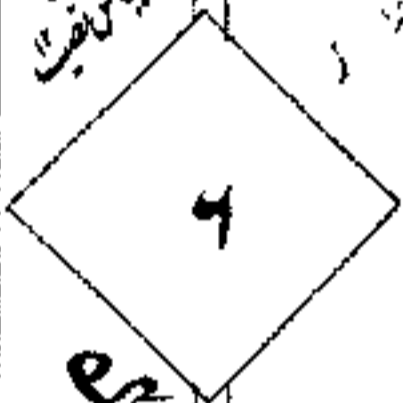
۵

و ماضی بعید گذشته
 قریب معنی نزدیک
 بعید معنی دور
 تا تمام معنی تا
 احتمال معنی شک

مستقبل زمانه آینده را امر است که دلالت کند بر طلب فعل
 نهی است که دلالت کند بر ترک فعل اسم فاعل است که فعل
 با او قایم باشد و آن نیز بر دو ضرب است اسم فاعل قیاسی و اسم فاعل
 سماعی اسم فاعل قیاسی آنرا گویند که برای او قاعده معینه باشد
 اسم فاعل سماعی آنرا گویند که از استماع تعلق دارد و قیاس را
 در و دخلی نباشد اسم مفعول آنرا گویند که فعل فاعل بر آن
 واقع شود طریق تعدیه آنرا گویند که از لازم متعدی ساختن
 حاصل مصدر آنرا گویند که در آن معنی مصدری یافت شود
 پوشیده نباشد که بعضی هنی معطوفه هم نوشته اند و آن نیست
 که در آخر ماضی مطلق فتحه داده های هوز بسیارند و بعد از آن فعلی دیگر
 ذکر کنند و این های هوز بمعنی واو عاطفه خواهد شد چون پرده
 رفت از پرورد و گردش نباشد

فصل دوم در ساختن افعال و غیره

معنی بیعتی
 معنی بیعتی
 معنی بیعتی
 معنی بیعتی



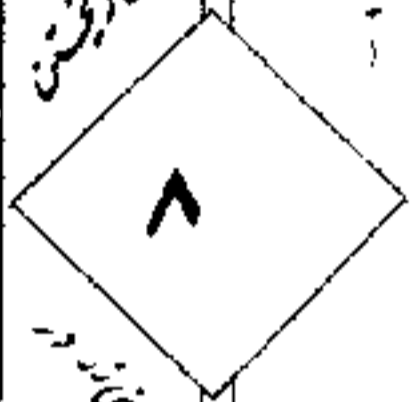
معنی بیعتی
 معنی بیعتی

بدانکه ضمی مطلق گرفته میشود از مصدر بدین طوری که حرف آخر مصدر و حرکت
 با قبلیش دور نمایند چون گفت از گفتن و بر و از بر و ن فائده بدانکه
 علامت واحد غائب تقاطع علامت مصدر است و علامت جمع
 غائب مد و علامت واحد حاضر می معروف و علامت جمع حاضر
 مد و علامت واحد تکلم و علامت جمع تکلم یکم پس باید دانست
 که از ماضی مطلق مثبت تصرف بناکنند ماضی قریب - ضمه
 بعید - ماضی ناتمام - ماضی احتمالی - ماضی متشانی
 مضارع - مستقبل - اسم مفعول - و از مضارع
 دو گردان بناکنند حال - امر - و از امر چهار گردان اخذ نمایند
 نهی - اسم فاعل قیاسی - اسم فاعل سماعی - طریق
 تعدیه - حاصل مصدر گاهی از امر و گاهی از اسم مفعول و گاهی
 از ماضی مطلق و امر واحد حاضر هر دو آینه فائده حاصل مصدر و بد
 و گاهی بعینه ماضی مطلق و امر واحد حاضر فائده حاصل مصدر می و بد

علامت
 جمع
 تکلم
 یکم

علامت
 بعید
 مستقبل
 اسم مفعول

بعضی بیرون از
لفظ است
بعضی بیرون از
لفظ است
بعضی بیرون از
لفظ است



بعضی بیرون از
لفظ است
بعضی بیرون از
لفظ است
بعضی بیرون از
لفظ است

ماضی قریب چنان سازند که در آخر ماضی مطلق فتحه داده باشد هوز
و لفظ است زیاد کنند و گاهی فقط های هوز بیارند چون گفت
است از گفت یا رفته از رفت کرد و بیوفت در اسم مفعول
و ماضی قریب لفظاً فوق نیست مگر معنای فوق است ماضی بعید
چنان گیرند که در آخر ماضی مطلق فتحه داده باشد هوز و لفظ بود
بیشتر ایند چون شنیده بود از شنید ماضی تا تمام چنان بنا کنند
که در اول ماضی مطلق لفظی یا همی زیاد کنند چون می آمد از آمد
یا بیوفت از رفت - ضعیفی احتمالی - چنان سازند که در آخر ماضی مطلق
فتحه داده باشد هوز و لفظ باشد زیاد نماید چون داده باشد
از داده ماضی تمتائی چنان بنا کنند که در آخر صیغه
ماضی مطلق بای مجهول زیاد کنند چون کردی از کرد و سائده
و آن سه صیغه نیست واحد غائب - جمع غائب - واحد متکلم
مضارع گرفته می شود از ماضی مطلق و در ساختن او اختلاف است

بعضی از مصدر سازند بعضی



از ماضی مطلق بگرداگر کتابها از ماضی

مطلق نوشته اند و گویند که برای ساختن او قاعده کلیه معین نیست الا این، پس چنان از او ستاد خود که موسوم به امام علی است شنیده بلکه خوانده که چهار قاعده است اول تبدیل حرف چن لگاز و از ساخت دوم حذف حرف چون آگاه از آگاهید سوم زیادتی حرف چون آفرید از آفرید چچام حرکت سکناات چون برد از برد و بعضی از یازده حرف می سازند و آن این است ششم از سخن و بی بدینطور که در آخر ماضی مطلق این حرف بمضارع گاهی از یک حرف بدل شود و گاهی بعد آن حرفی دیگر زیاد کنند و گاهی همان را

سازند چنان که در جدول فکر میکنم

و آن نیست - جدول



م

9

معنی همان
طوری که بعضی در آن
تبدیل و تغییر
میکنند

صیغه مضارع	صیغه آنحضرت	بلاغت و درستی	وزن آهنگ و آهنگ	صیغه مضارع	صیغه آنحضرت	بلاغت و درستی	وزن آهنگ و آهنگ
دید	داد	ه	ا	افروزد	افروخت	زیمجه	ف
کند	کرد	ن	ر جمله	سوزد	سوخت	س جمله	=
آید	آمد	ی	م	فروشد	فروخت	شیمجه	=
رهد	رست	ه	س	کارود	کاشت	ر جمله	ش
آراید	آراست	ی	=	گمارود	گماشت	س جمله	=
بندد	بست	ن	=	نوید	نوشت	س جمله	=
پیوندد	پیوست	ن	=	بهد	هشت	ل	=
برخیزد	برخاست	ز	=	کوبد	کوفت	با	فا
گلد	گلد	ل	=	رود	رفت	و	=
زند	زد	ن	زیمجه	گوید	گفت	و	=
راند	راند	ن	ن	فراید	فرمود	الف	و
کشید	کشید	ی	ی	کشاید	کشود	ی	=

فائده بدانکه بوقت ساختن مضارع حرف آخر ماضی مطلق مدام
 بیفتد مستقبیل چنان بنا کنند که در اول ماضی مطلق لفظ خواهد
 می رند چون خواهد آمد از اسم مفعول چنان سازند که در آخر ماضی
 مطلق فتحه داده باهوز زیاده نمایند چون گفته از گفت حال چنان
 گیرند که در اول مضارع لفظ می یا می زیاده کنند چون می کنند
 یا می کنند از کند امر واحد حاضر چنان بنا کنند که در آخر مضارع واحد
 حاضر ماضی معروف که علامت واحد حاضر است دور کنند چون پور
 از پوری و امر غائب و متکلم و غیره بعینه صیغه مضارع میشود نهی
 چنان سازند که در اول امر واحد جمع حاضر مکم مفتوح و باقی جانون بیاید
 چون میا و میاید از او باقی آنچه و بعضی گویند که نهی غائب و متکلم بعینه
 مضارع منفی باشد فائده بعضی برای فرق مضارع در اول امر غائب
 و نهی غائب این حروفها را بیارند - گو - باید که - لازم که - مناسب که
 و مانند آن اسم فاعل قیاسی چنان گیرند که در آخر امر واحد حاضر

در اول مضارع
 بدانکه بوقت
 ساختن مضارع
 حرف آخر ماضی
 مطلق مدام
 بیفتد مستقبیل
 چنان بنا کنند
 که در اول ماضی
 مطلق لفظ خواهد
 می رند چون
 خواهد آمد از اسم
 مفعول چنان
 سازند که در آخر
 ماضی مطلق
 فتحه داده باهوز
 زیاده نمایند
 چون گفته از
 گفت حال چنان
 گیرند که در اول
 مضارع لفظ می
 یا می زیاده
 کنند چون می
 کنند یا می
 کنند از کند
 امر واحد حاضر
 چنان بنا کنند
 که در آخر
 مضارع واحد
 حاضر ماضی
 معروف که علامت
 واحد حاضر است
 دور کنند چون
 پور از پوری
 و امر غائب و
 متکلم و غیره
 بعینه صیغه
 مضارع میشود
 نهی چنان سازند
 که در اول امر
 واحد جمع حاضر
 مکم مفتوح و
 باقی جانون
 بیاید چون میا
 و میاید از او
 باقی آنچه و
 بعضی گویند
 که نهی غائب
 و متکلم بعینه
 مضارع منفی
 باشد فائده
 بعضی برای
 فرق مضارع
 در اول امر
 غائب و نهی
 غائب این
 حروفها را
 بیارند - گو -
 باید که - لازم
 که - مناسب
 که و مانند
 آن اسم فاعل
 قیاسی چنان
 گیرند که در
 آخر امر واحد
 حاضر

در اول مضارع
 بدانکه بوقت
 ساختن مضارع
 حرف آخر ماضی
 مطلق مدام
 بیفتد مستقبیل
 چنان بنا کنند
 که در اول ماضی
 مطلق لفظ خواهد
 می رند چون
 خواهد آمد از اسم
 مفعول چنان
 سازند که در آخر
 ماضی مطلق
 فتحه داده باهوز
 زیاده نمایند
 چون گفته از
 گفت حال چنان
 گیرند که در اول
 مضارع لفظ می
 یا می زیاده
 کنند چون می
 کنند یا می
 کنند از کند
 امر واحد حاضر
 چنان بنا کنند
 که در آخر
 مضارع واحد
 حاضر ماضی
 معروف که علامت
 واحد حاضر است
 دور کنند چون
 پور از پوری
 و امر غائب و
 متکلم و غیره
 بعینه صیغه
 مضارع میشود
 نهی چنان سازند
 که در اول امر
 واحد جمع حاضر
 مکم مفتوح و
 باقی جانون
 بیاید چون میا
 و میاید از او
 باقی آنچه و
 بعضی گویند
 که نهی غائب
 و متکلم بعینه
 مضارع منفی
 باشد فائده
 بعضی برای
 فرق مضارع
 در اول امر
 غائب و نهی
 غائب این
 حروفها را
 بیارند - گو -
 باید که - لازم
 که - مناسب
 که و مانند
 آن اسم فاعل
 قیاسی چنان
 گیرند که در
 آخر امر واحد
 حاضر

کسره داده لفظ نه بسیارند چون رونده از ر و اسم فاعل سماعی چنان
 سازند که در اول امر واحد حاضر اسمی زیاده کنند چون ولارام از
 آرام و گاهی در آخر او گار زیاده نمایند چون آموزگار از آموزگارهای الف
 و نون میفرایند چون خندان از خند و گاهی در اول امر واحد حاضر
 اسم و در آخر حرف ناقبایش الف زیاده کنند چون غمخوار و خوشخوار از
 خور و گاهی های بوز چون استره از استر فائده گاهی در اول ضم
 مطلق لفظ آریا زنده فائده اسم فاعل سماعی می دهد چون خسریدار
 از خرید طریق تعدیه چنان بنا کنند که در آخر امر واحد حاضر فتحه
 و اوه الف و نیندین زیاده نمایند چون آموزانیدن از آموز حاصل
 مصدر که برای ساختن اوقاعده چندست بعضی از اسم مفعول
 سازند بطوریکه های بوز مفعول کاف بدل کرده یای معروف در آخرش
 بیارند چون افتادگی از افتاده و بعضی گویند که در آخر ماضی مطلق لفظ
 گی زیاده کنند چون خشکی از خست و گاهی در آخر امر واحد حاضر شین

کسره داده لفظ نه بسیارند چون رونده از ر و اسم فاعل سماعی چنان
 سازند که در اول امر واحد حاضر اسمی زیاده کنند چون ولارام از
 آرام و گاهی در آخر او گار زیاده نمایند چون آموزگار از آموزگارهای الف
 و نون میفرایند چون خندان از خند و گاهی در اول امر واحد حاضر
 اسم و در آخر حرف ناقبایش الف زیاده کنند چون غمخوار و خوشخوار از
 خور و گاهی های بوز چون استره از استر فائده گاهی در اول ضم
 مطلق لفظ آریا زنده فائده اسم فاعل سماعی می دهد چون خسریدار
 از خرید طریق تعدیه چنان بنا کنند که در آخر امر واحد حاضر فتحه
 و اوه الف و نیندین زیاده نمایند چون آموزانیدن از آموز حاصل
 مصدر که برای ساختن اوقاعده چندست بعضی از اسم مفعول
 سازند بطوریکه های بوز مفعول کاف بدل کرده یای معروف در آخرش
 بیارند چون افتادگی از افتاده و بعضی گویند که در آخر ماضی مطلق لفظ
 گی زیاده کنند چون خشکی از خست و گاهی در آخر امر واحد حاضر شین

کسره داده لفظ نه بسیارند چون رونده از ر و اسم فاعل سماعی چنان
 سازند که در اول امر واحد حاضر اسمی زیاده کنند چون ولارام از
 آرام و گاهی در آخر او گار زیاده نمایند چون آموزگار از آموزگارهای الف
 و نون میفرایند چون خندان از خند و گاهی در اول امر واحد حاضر
 اسم و در آخر حرف ناقبایش الف زیاده کنند چون غمخوار و خوشخوار از
 خور و گاهی های بوز چون استره از استر فائده گاهی در اول ضم
 مطلق لفظ آریا زنده فائده اسم فاعل سماعی می دهد چون خسریدار
 از خرید طریق تعدیه چنان بنا کنند که در آخر امر واحد حاضر فتحه
 و اوه الف و نیندین زیاده نمایند چون آموزانیدن از آموز حاصل
 مصدر که برای ساختن اوقاعده چندست بعضی از اسم مفعول
 سازند بطوریکه های بوز مفعول کاف بدل کرده یای معروف در آخرش
 بیارند چون افتادگی از افتاده و بعضی گویند که در آخر ماضی مطلق لفظ
 گی زیاده کنند چون خشکی از خست و گاهی در آخر امر واحد حاضر شین

پهچین مصدر اخ فائدہ معروف آنت کہ دروشد یا شود نباشد
 وچھول برعکس۔ مثبت آنت کہ درون نفعی نباشد و نفعی برعکس
 و باید دانت کہ در لازم چھول نیاید۔ و ہر گاہ کہ بعد باید یا تو ان مانع
 مطلق خواهد آمد مصدر خواهد شد معنای لفظاً چون باید گفت

و تو ان باب دوم در بیان گفتگوی
 مختلفہ و سوال و جواب و لطیفہا مشتملہ فصل
 فصل اول در بیان گفتگوی مختلفہ برای طفلان

اسلام علیکم۔ و علیکم السلام۔ دوستم بر خیز کہ اقا باب
 بر آمدہ۔ اسرائیل کجارت۔ نمی دانم۔ عبدالرحمن حافظہ میخواند
 کجا کجا۔ پس پس۔ در ساعت چند زودہ۔ چای حاضرست یمان
 بیار۔ چہ میخوری۔ شیر۔ امروز در بازار رفتہ بودی۔ بی۔ چہ
 آوردی۔ سیب۔ سیرب بچندانہ۔ آغا چہ میفروشی۔ باہم
 مراض خواہی داد۔ بابا ہنوز دست نکردہ ام۔ خیر قلیان بیار

چھول آن است کہ
 در ان شدیداً شود
 باشد
 یعنی در زمانہ
 چند روز است

۱۲

ایمان و این کجارت
 است
 و این کجارت
 کجارت

درینجا نوری است
 درنده که بپسندی
 چشمی که بپسندی
 کعبه یعنی دوکان

۱۶

در اینجا نوری است
 در اینجا نوری است
 در اینجا نوری است
 در اینجا نوری است

گماشتگان از دیوانخانه بجا رفتند - برای دیدن کالک
 بخار - پر روز در صحرای قفقاز بودم از آنجا شیری یاد دار دیدم - بسیار
 مهیب - دو یوز هم بودند - زانغ را پسین که آوازی کند - برق
 می درخشید - بر دواز کلبه بقال گندم پیار - کرم شبتاب می پرود
 کاسه شور با پیاز - برنج چربختی - بنیم ترست - برگ تنبول خورده
 فوفل از کجایانمی - پارچه شیر و شکر من بمقابله دوارانی تو نیست
 اسم دوست شما چیست - فتح محمد عرف یکتا - کجا میروی - بکار
 خانه عبدالواحد مقدم - فتح محمد چه میکند - بیضه بطمی جوید - الهی
 بخش چه میخواند - دستور اصب بیان - اسم خال تو چیست -
 محمد اویس - برادرت چه نام دارد - ذکر یا و غیاث الدین - دوغ
 خورده ام - برادرم مختار است - خلیل الدین درس میگیرد -
 خلیل الدین برادر اوست - عین الدین کجاست - در خانه محمد ابراهیم
 قیطون ساز - محمد اسحاق چه می خواند - برادرم عظیم الدین حکیم است

فصل دوم در سوال و جواب برائے طفلان
 سوال شادی کر گویند جواب میمون را و بوزنه ہم گویند سوال
 پشتک را دانی جواب گریه را گویند سوال لفظ خدا در اصل چیست
 جواب لفظ خدا در اصل خود آ بود و او معدولہ بوجه کثرت استعمال
 بیفتاد۔ و امرت از آمدن پس هر دو آ میخند صیغہ اسم فاعل سما
 تد بمعنی خود آئیدہ سوال پادشاه در اصل چیست جواب پادشاه
 پاد بمعنی تخت و این ترکی است و شاه بمعنی صاحب پس هر دو آ میخند
 پادشاه گردید بمعنی صاحب تخت۔ و بعضی پادگاہ گویند را گویند
 و رینوقت مراد از گاہ گویند رعایا خواهد شد۔ و بعضی گویند کہ بابے
 موصدہ غلط است گویم کہ این ہم درست است زیرا کہ بای فارسی گاہی
 از بای موصدہ بدل شود چون اسب و اسپ هر دو جائز است۔
 پس بدقیاس پادشاه ہم درست خواهد شد سوال گلستان بوستان
 صیغہ چیست جواب گلستان و بوستان صیغہ اسم فاعل

سوال ضربی
 و بعضی پادشاه
 شادی بنید
 و این لفظ ترکی است
 از لادن ترکی

۱۶

میمون بمعنی بند
 و فارسی و در عربی
 بمعنی سبک
 و بقیه
 معنی بند

سماعی ست زیرا کہ کل بمعنی پھول و ستان امرست از مصدر ستاون
 پھچین بوستان و بعضی گویند کہ ستان طرف ست این ہم درست
 ست بمعنی جاے گل و جای بو۔ سوأل رمضان را رمضان
 چرا گویند جواب رمض مصدرست بمعنی سوختن و در راه رمضان
 ہم سوختگی و گر سنگی غالب میشود بدینوجہ رمضان گویند و الف تون
 زائده است چو باء اداوان سوأل اسرائیل چه معنی دارد جواب
 اسرائیل بمعنی برگزیدہ و ایل بمعنی خدا ہر دو لفظ عبرانی ست و بعضی
 سرائیلی گویند پس اسرائیل بمعنی برگزیدہ خدا سوأل گردون و اصل
 چیست و صیغہ چه جواب گردون و اصل گردان بود صیغہ اسم
 فاعل سماعی ست و او بدل از الف ست از مصدر گردید سوأل
 آسمان مرکبست یا مفرد جواب آسمان مرکبست از آس و ان
 آس مخفف آس یا و ان مخفف مانند و بعضی گویند کہ ان امرست
 از مصدر استن بمعنی مشابہ شدن و نسبت آسمان با آس یا از روئے

طرف بردو گویند امرست
 مکان در زمان پس
 در یہ پنج طرف مکان

آس
 رمضان عربی ست
 بمعنی سوختن
 در لفظ خدا و ان
 مصدر بود و صیغہ

گردیدن و روشن شدن است سؤال اوج در اصل چیست جواب
 اوج معرب اوج نخست است که هندی است - سؤال بال چیست
 جواب امرست از بالیدن و دل را هم گویند در عربی سؤال
 طوطن چیست جواب طوطن بمعنی ناس که مردمان اکثر در بینی
 می اندازند و از آن آب برمی آید سؤال ملامت در اصل چیست
 جواب ملامت در اصل لمومت بود و او را با الف بدل کردند
 سؤال دشمن و دشنام چه معنی دارد جواب دشمن مرکب از
 دش و من است دش بمعنی زشت و من بمعنی دل همچنین دشنام
 که مرکب از دش و نام است سؤال زن زن صیغه چیست
 جواب اسم فاعل سماعی است زن اولن بمعنی عورت و ثانی
 امرست از مصدر زدن - سؤال جهان در اصل چیست جواب
 جهان معرب گیهان است و بعضی گویند که اسم فاعل سماعی است
 از مصدر جستن - سؤال کنار کنار چه معنی دارد جواب

مورد بعضی و از آن
 کرده شده
 بال در عربی بمعنی
 دل را گویند و در

فارسی فاعل
 معنی نظر ایرانی
 عورت است
 مرکب یعنی از جنس
 عورت شده
 و بعضی زن بجای است

کنار بالضم یعنی پیر و بالکسر یعنی ساحل و بالفتح یعنی گو و سوال^{۱۸}
 مروزن صیغه چسبیت جواب صیغه اسم فاعل سماعی است یعنی
 زنده مرد - سوال^{۱۹} سبکتگین مرکب است یا مفرد جواب مکب
 است از سبک معنی باریک و تک معنی کم و این ترکی است و یا
 و نون زائد است لهذا این بادشاه از چنین صفت موصوف بود
 بدینوجه سبکتگین گویند

فصل سویم در بیان لطیفها

لطیفه روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم با زالی گفت
 که ای زالی تو در بهشت نخواهی رفت آن زالی شنیده بسیار گریست
 و میگفت که حالا دوزخی شدم درین حال طفلش آمده پرسید که چرا گریه
 میکنی جواب داد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که تو
 زالی در بهشت نخواهی رفت بشنیدن این طفل در خدمت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و پرسید که مادرم را چه فرموده اند

در اینجا اضافت
 است

۲۰

مست یعنی
 بیان کردن حال
 و عادت و نشان
 زالی یعنی بیان
 و نام

نخواهم آمد زیرا که شخصی که کنیزک او چنین جواب دهد چگونه خواهد شد
 لطیفه آورده اند که رو باهی در باغی رفت و هر سوگردیدن آغاز کرد
 جانی دید که خوشه های انگور بسیار او نخته اند آب در دهان بر آورده
 و بستن آغاز نمود و گشتش بر آن زبید مجبور شده گفت که انگور
 ترش است قابل خوردن نیست لطیفه آورده اند که روزی یک بوزنه
 قدری نان در دهان گرفته بر لب آبی رسید و در آب نظر می کرد چون
 عکس نانش در آب ظاهر شد دانست که این هم همان است برای
 گرفتن او دهان کشاده کرد آن نان هم از دهانش بدر رفت بیچاره
 شرمند شد و گفت ع طمع را سه حرف است هر سه بی لطیفه آورده
 اند که شخصی در حالت نزع بود دوستی با او رسیده پرسید که مایا نیم
 جواب داد که مرغ روم در پرواز است حاجت مایان ندارد و فقیش شرمند
 گردید و گفت که در حالت نزع هم از سخری باز نمی آئی لطیفه آورده اند
 که حجامی برای سفر میرفت ناگاه در وادی بخطر رسید دید که شیری

در اینجا ای موصوفی
 است یعنی بودی
 بیاد بودی
 یعنی بنیاد



طبع یعنی لایح
 مایان یعنی کرم
 مایان که او باشد
 و در وادی بخطر رسید
 و در وادی بخطر رسید

می تراشید وین اثنا صاحب دله رسید و گفت ای ماوان این چه می کنی
 و خود را دیده و دانسته در بلاکت می اندازی ازین حرکت ناشایسته
 باز او شنید عاقبت چون شاخ بریده شد با شاخ او هم بزمین افتاد
 و جان بحق تسلیم کرد آن صاحب دل گفت راست است هر که پند
 بزرگان نشنود چنین نمر خواهد یافت لطیفه آورده اند که سعدی رحمت
 الله علیه بانه تن بر در بادشاهی رسیدند شاه خبر یافت یکی را اندرون
 بخواند و سعدی و دیگر بیرون ماند پس سعدی فرمود بیست
 شه یکے را درون خود طلبید آن یکی کسب بود و این خصیه
 بادشاه شرمند گشت و همه را بخواند

باب سوم در بیان حکایات و رقعات و کتوبات
 و مقامات و صبر و شکر شتمل بر چهار فصل
 فصل اول در بیان حکایات

جان بحق تسلیم کرد

۲۴

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است

در جلده ۱

حکایت روزی عقرب بی تیر و ترکش بسته برای سفر می رفت
 اتفاقاً قارلب دریا رسید و از خطر اندیشید که چگونه خواهد بود درین
 اثنا سنگ پستی از دریا برآمده رسید که تو کجا خواهی رفت عقرب با او
 گفت که بساحل دیگر عزم دارم مگر چه کنم که ازین بحر سلاطم عاجزم اگر
 بر حال زارم عنایت فرمائی نهایت عنایت ست خیر بیچاره بر حال
 او رحم آورده بر پشت خود سوار گرد و خود را در آب انداخت چون قلب
 دریا رسید عقرب پشت او پیش زد و آغاز کرد چنانکه آوازش
 بگوشش رسید پرسید که این آواز چیست و پیش چو امی زنی گفت که
 از خصوصت نمی زخم بلکه این عادت من است - بیت

نیش عقرب نه از زنی کین است مقتضای طبیعتش این است

بهر حال سنگ پشت گفت که عادت من هم در آب غلطیدن بسیار
 است لهذا غلطیدن آغاز کرد ناگاه عقرب از پشت او جدا شد
 و باو اجل رسیده شمع حیاتش را بگشت پس باید دانست که چاه

عقرب
 از آب و دریا کردن
 از راه
 اگر پیش
 جانوری است

۲۵

زنی که از آواز عقرب
 و درین نیش
 از راه
 مقتضای طبیعتش این است
 "نیش عقرب از راه
 مقتضای طبیعتش این است"

"نیش عقرب از راه
 مقتضای طبیعتش این است"

کلام "عطف بینی" بسیار است
عطف بینی در کلام بسیار است

عطف بینی در کلام بسیار است
عطف بینی در کلام بسیار است

کنن را چاه در پیش حکایت ۲ جوانی از شهر خود بسفر رفت و بوجه
تنگدستی بار فاقه می کشید که ز بام صبر از دست نمی داد و احوال
خود با کسی اظهار نمی کرد و آیه فصیح و جمیل می خواند روز سه
بسیار پریشان شده دست بدر گاه ذوا بجلال بر آورد و گفت که
ای خالق زمین و آسمان حالا بار فاقه نمی توانم کشید بجز تو فریاد
رسانی خواهی لطف خداوندی باید دید که درین آشنای پیر مرد
سفید مو و تلک خورشید رسید کیسه پر از زرد و سرشیش نهاده
برفت و سخن گفت آن جوان کیسه را برداشته رو بسو خانه نهاد
چون بخانه رسید در کیسه دید که زرد بسیار است از خمی در
پیر این بگنجید و باره باری گفت بیت

شو غافل ای بار از لطف آن که فرموده اوست لا تقنطوا
حکایت ۳ دو کس عهده راققت بستند یکی امیر بود و دیگری فقیر
و هر دو بشهر رسیدند اتفاقاً آن فقیر مرتبه وزارت یافت و این امیر

عطف بینی در کلام بسیار است

از گردش گردون گردان تنگ دست شده بدرجه فقیری رسید و در
 بنزد آن فقیر که منصب وزارت یافته بود رفت و گفت که خدای تعالی
 ترا درین وقت وزیر گردانیده و دست قدرت داده مرا ضرورتی در پیش
 است اگر درمی چند عنایت فرمائی بسی احسان تو بر من خواهد شد وزیر
 بخت که برو من ترا نمی شناسم که تو کیستی و از کجا آئی ای میر گفت ای
 برادر من ترا دوست هستم که همراه تو آمده بودم و از سخوت مال و منال
 مرا نمی شناسی و قول سعدی رحمه الله علیه فراموش کردی بیت
 دوستان آنم که گیر دوست دوستی در پیشان حالی و در ماندگی
 گفت برو برو زیاده زبان درازی کن ای میر گفت خیر میردم رنجیده
 گردید و این قطعه بر زبان آور و قطع

ای خدا زرده چنین کس را	هر که برد دوستان رحم نکند
ز زرده صاحب سخاوت را	هر که بر مفلسان کرم بکند

حکایت هم آورده اند که در جماعتی جوانی بود مشیت زن شیر افکن

ای صاحب اختیار

۲۷

در جماعتی جوانی

مشیت زن بیخ
 زنده رشت
 مراد از این
 ۱۲

و از غرور جوانی در تاب و توانائی کسی را همسر خود نمی شمرد شخصی از اینها
 گفت که اگر جوان مردی شیر را زنده گرفته بسیار چون جوان بشنید زودتر
 برخواست و گفت که خواهم آورم پس رو بسوی صحرا نهاد و راهی راه
 از پیر مردی ملاقات شده پرسید که کجا میروی جوان گفت برای
 گرفتن شیر میروم آن پیر مرد گفت که نادان این چه کاریست و از این
 چه فائده تا توانی انجام دهی که درین کار خطر جان است او شنید چون
 بصره رسید دید که شیری سفید نشسته است پس قدم بسوی شیر
 نهادن گرفت چون نظر شیر برین کس افتاد برخواست و جمله کرد
 عاقبت جوان چون بآن شیر دست نیافت و شیر او را وریده بخورد بعد
 روزی چند آن پیر مرد شنید که جوان را شیر بخورد و گفت که من او را
 منع کردم سخنم نشنید انجام کار چنان دیدی

بیت

اگر مردی شنو پسند بزرگان که میداند سرد و گرم دوران

۲۸
 در حالت وقوع این قصه
 در آن وقت که پیر مرد
 در آن وقت که پیر مرد
 در آن وقت که پیر مرد

فصل دوم در بیان رقععات

رقعه اول بخدمت فیضد حجت جناب اسوه کونین وزیده دارین
 مولانا مولوی فرزند حسین صاحب ام اجلاکم بعد لوازم بتدگی
 فدویانه و شرایط سرفاکنندگی شاکر وانه بجا آورده عرض نمایم
 که در اینجا بفضل خیریت ست و خیریت مزاج و باج آن تعاوه و دوام
 ارتضا و سادۀ خاندان اصطفا را بدرگاه رب العزت نیک مطلوب
 احوال نیست که از وقتیکه بگوش گردون گردان ازان حضور فیض
 گنخور جدا افتاده ام حالے سامع پراگر وید ولم دوست در دست لهذا
 باید که بدین عریضه ادب از نیقه و انیقه خود این مفارقت زوه
 راسر فزازی فرمایند زیاده حد ادب رقعۀ دوم جناب برادر خلیل
 الدین و خلیل الدین صاحب دام ظلکم بعد ادب کوشش کمترین
 عین الدین بخدمت فیض موهبت عرض پردازست که از مدت
 نپید نامه گرامی ورود نفرمود شب و روز ولم در شطرنج نمی ماند باید که

اسوه بانظر
 بعضی بتدویق
 در بیان رقععات
 در بیان رقععات
 در بیان رقععات

۲۹

نیقیه یعنی انیقه
 انیقه یعنی خوب
 مفارقت یعنی
 مفارقت یعنی

شکل درونی
 درونی
 درونی
 درونی

عظمت بزرگی "ع" است یعنی

۲۰

فعل خدا از کتب عالی نیست "ع" است یعنی

از احوال کامیابی امتحان خود خاکسار را آگاهی بخشند آفتاب عظمت
بزرگ شست و اما تابان باد رقعہ سوم جناب برادر محو خط
صاحب دبیر فلک الافلاک منشی از سمات سماک دم مجد کم - بعد
آداب و تسلیمات که شیوه فدویان است بجا آورده معروض حد
عالی مرتبت میدارد صاحب شنیده ام که دین ایام اقص السیام
از کار محری معزول شده اند خاطر امین سانحه بسیار متفکر شده
بهر کیف بر آیه کریمه ^ع قصبون جمیل عمل نمایند زیرا که فعل الخالق
لا یخلو عن الحکمة زیاده زیاده است رقعہ چهارم مشفق شفیق
بدل رفیق محبت شفیق میان محبتین صاحب دام محبتکم بعد از شوق
شوق ملاقات مدعا طرازم از روزی که از دیدار مستر آثار آن گل گزار
خوبی بلبل شاخسار محبوبی جدا شدم حالت اضطرابی چه گویم و چه

نویسم شعر

ز جوش گریه ام گشت گلگون شده مرگان من فواره خون

جمعیت بنیاد

مجمعیت خیرات و نفعات
دست بنیاد

اداره اسرار
مجمع صاحبان خیرات
مجمع خیرات و نفعات
مجمع خیرات و نفعات

سبحان الله تعالی بعد دعای ترقی علم و درجات و صلح با او که از عرصه بعید نامه
شمار رسیدم در الم است لهذا شمارا شاید که از احوال خود هر مغفبه اطلاع
داوه باشد تا اولم بر کنار جمعیت رسد و حتی الامکان از نوشت
و خواند غافل نشوید زیرا که عاقبت همین کار خواهد آمد زیاده چه نویسم
رقعه بر مضمون جناب برادر مظفر حسین صاحب دام الله ظل ظلیلکم بعد
آداب کبرانه و طریقه احترامه بخدمت فیض موهبت ان گوهر حقه
امارت مصباح بزم صراحت اسوه دوومان احمدی زبده خاندان
سرمی بجا آورده عرض می نماید که نامه گرامی رسید و گریه فرمودی
حسب الارشاد انوالایک عدد گنجی فزاک ارسال خدمت می کند لازم
که از رسیدن او زودتر اطلاع فرمائید زیاده آفتاب است لامع و ساطع

در صنعت غیر منقوطه بخدمت جناب لوی احمد الله

صاحب تحریفات

صاعد مصاعد صرام سالک سالک همام اسوه الله احمد الله
۱۲۰۱
۱۲۰۲

مجمع خیرات و نفعات

صرح مولانا ظہور الاسلام دام اجل لکھ در ایام ہدایم فصاحت پذیر کناد
 این مشہام دین و ہرنا فرجام از وقتیکہ از ان بارگاہ عالم بنا جس
 افتادہ بحر سنج و آلام اقسام ندیدہ و شوق قدسبوسی آن منبع شہام
 مجمع عظام از احاطہ ارقام اقلام برون ست پس بر کنگد امیر
 مہون باوقایف کار بستم زیرا کہ زمام اختیار و قبضہ رب الانام

مشہام دین و ہرنا فرجام از وقتیکہ از ان بارگاہ عالم بنا جس افتادہ بحر سنج و آلام اقسام ندیدہ و شوق قدسبوسی آن منبع شہام مجمع عظام از احاطہ ارقام اقلام برون ست پس بر کنگد امیر مہون باوقایف کار بستم زیرا کہ زمام اختیار و قبضہ رب الانام

۳۴

مشہام دین و ہرنا فرجام از وقتیکہ از ان بارگاہ عالم بنا جس افتادہ بحر سنج و آلام اقسام ندیدہ و شوق قدسبوسی آن منبع شہام مجمع عظام از احاطہ ارقام اقلام برون ست پس بر کنگد امیر مہون باوقایف کار بستم زیرا کہ زمام اختیار و قبضہ رب الانام

ت فصل سوم در کتوبات

کتوب اول جناب مامون محمدتکی صاحب سوہ کرام عمدہ صرم
 علی الدوام جل جلالکم بعد آداب کتبرین عقیدت گزین عین الدین
 بخدمت فیضدربت آن منبع فیض و شہام مجمع فضل و ہمام عرض
 پروا است کہ از سبوح سناحہ جان گزار او وقوع واقعه حضرت افزا
 یعنی چشیدن شربت وصال قرب الہی ازین دارنا پایدار جناب مامون
 عبدکحی صاحب و لم را پاش پاش کردہ و جامہ را خراش - بہر حال
 بجز صبر و شکیبائی چه چارہ - و در مشیت از روی چه پارہ - کسی را

مشہام دین و ہرنا فرجام از وقتیکہ از ان بارگاہ عالم بنا جس افتادہ بحر سنج و آلام اقسام ندیدہ و شوق قدسبوسی آن منبع شہام مجمع عظام از احاطہ ارقام اقلام برون ست پس بر کنگد امیر مہون باوقایف کار بستم زیرا کہ زمام اختیار و قبضہ رب الانام

تحریر نموده اند که اگر جای چاکری برای برخوردار عظیم الدین در آنجا
 متصور باشد مرا اطلاع دهید - صاحب چه کنم رشتہ تقدیر و روزگار
 بدیر نیست که جائز اختیار بدو هم حتی الامکان در پی جد و جهد چاکری
 سعی بسیار میکنم انشاء الله تعالی قریب است که طائر مقصود برآمده
 افتد فقط آفتاب عظمت ابان و درخشش آن باد مکتوب سووم
 بخد مت فیض دجت جالینوس عصر بطلینوس دهر مرزم بز و خدکا
 عقده کشای فروبتگان جناب برادر حکیم عظیم الدین صاحب بعد
 آداب فیلهات و دواب کورشات بجا آورده معروض میدارد
 که در بنجالا مال خیریت است و خیریت آن سامی مطلوب - احوال
 نیست از آن وقتیکه از خدمت فیض موبست آنوالا فرخص گشته بشهر
 بمبئی رسیدم حال مفضل آن لقمان شمال ارسطو خصائل گوشه شاد
 نشده و لم در کوره غم و غم در دست الم و چشم از خون پر نم است -
 صاحب چه گویم و چه نویسم نمی دانم که این کوه مهاجرت بر سرین از کجا

صاحب چه کنم
 تقدیر و روزگار
 بدیر نیست

۳۶

در خدمت
 فیض موبست
 آنوالا فرخص
 گشته بشهر
 بمبئی رسیدم

صورتی یعنی ظاهر
صاعد یعنی رویت
آب یعنی بیوسا
بندی " صاعد یعنی راه "

۴۸

صاعد یعنی ظاهر
صاعد یعنی رویت
صاعد یعنی بیوسا
صاعد یعنی راه

صاعد یعنی بیوسا
صاعد یعنی راه

عالم لاهوت سیر خیل عالم حیرت رسید این نشانه لب را از آب
قد مپوسی تر نمایند گز مام اختیار در قبضه قضا و قدرت چاره
نیست قطعه

خوشا وقتی که بودم در حضور
خدا و ندا و عا که من همین است
رسید از گردش افلاک دوری
شرف کن مر از ان قبله صوبی

فقط آفتاب جلال برفلک کمال منور باد مکتوبت بحسب محبت
جناب معالی القاب ممتاز الدین صاحب صاعد مصاعد تمام علاج
معارج صرام جمشید شوکت فریون صولت امالت پناه بسالت
و تنگاه سمو المکان علوات شان این سپهر ان گشته زمان معروض
رای برضا ضیای میگرو اند که مدت مدید عرصه بعید پدید گردید که نامه نامی
آن مستدار ای بزم جلالت رایت افزای عرصه ایالت غرور و نور و نور
ولم در کوره الم میماند پس باید که گاه بنگاه نظر فیض اثر برین مهاجرت
زده بنمایند زیاده میرا عظم جلال برفلک لایزال شعث همه پذیر باد

صاعد یعنی بیوسا
صاعد یعنی راه
صاعد یعنی بیوسا
صاعد یعنی راه

کوزل

مکتوب ششم بخدمت جناب سعادت آب کشاف غوا مض
 معقول و منقول مؤتکاف و قایق فروع و اصول شارح شریعت
 محمدی شارح طریقت احمدی مولوی نور احمد صاحب کمترین عقیدت
 آئین سرا پاطین عین الدین طالب علم بعد تسلیم بعد تعظیم معت
 نکریم عرض پردازست که در اینجا بعون ^{علیه} چون همه وجوه خیریت است
 و خیریت مزاج و باج آن مجمع فضائل منبع فوایل را بخدمت علام
 الغیوب نیک مطلوب احوال نیست که عرصه بعد منقضي گشت
 نامه سامی آن گرامی رسید و لم چون مهره شطرنج در شطرنج است
 لهذا امیدوارم که گاهی بدین سوهم توجه فرمایند است
 نظر تو کیمیاست بند چو مس | هر مس که بکیمیارسد زر گردد
 دیگر از طرف فدوی بخدمت جناب مولوی نجم الدین وحسام
 عطا صاحب آداب برساند فقط آثار و اق آسمان و بنای زمین
 بر بساط آب قائم است و ایم آفتاب کرامت بر افلاک جلالت منوباد

کلام و معنی ای که در این کتاب
 کلام و معنی ای که در این کتاب
 کلام و معنی ای که در این کتاب

حضرت محمد
 صلی الله علیه و آله

۳۹

کلام و معنی ای که در این کتاب
 کلام و معنی ای که در این کتاب

معنی ای که در این کتاب
 معنی ای که در این کتاب
 معنی ای که در این کتاب

فصل چهارم در بیان قناعت و صبر و شکر

حکایت در شکر آورده اند که روزی موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة
 والسلام بر کوه طوری رفته با خدا تعالی عرض نمود که ای جهان آفرین در
 زمان کدام کس از من شاکر تر است ^{صلی} خداوند آنکه ای موسی تو چه شکر گذاری
 اگر شاکرم را خواهی دید دست بزدان تاسف خواهی گزید اگر باور نداری
 برو بروی شاکرم نشسته است بین - خیر موسی علیه السلام بر آن
 کوه که اشاره شده بود رفت و دید که شخصی در قعر ^{صلی} همه وجود او ریخته
 نشسته است گرزبانش در شکر الهی گویانست پیشش رفته
 پرسید که ای شخص بدین حالت که وجود تو همه ریخته است چرا شکر می
 گذاری جواب داد که ای موسی اگر چه همه وجودم ریخته است گرزبانم در
 ست بدین وجه شکر می کنم زیرا که اگر زبانم نبودے با تو سخن نمی گفتم
 اینهم از نعمتهای الهی است چنانچه آمده ^{صلی} لَیْسَ شُكْرُكُمْ لَآ یُزِیْدُكُمْ
 موسی علیه السلام پرسید که در این وقت چه حاجت داری گفت که قدر

تو را بر کوه طوری
 شکر گذاری
 در قعر همه وجود
 او ریخته است

۲

فصل چهارم
 در بیان قناعت
 و صبر و شکر
 در شکر گذاری
 در قعر همه
 وجود او ریخته
 است

دست بینه بخواب
 عیناً در خاک خود
 عرق عین بینه

۲۲

خاک بزرگ
 مذکور شد
 در وقت
 در وقت

کرد دست سوال به کس دراز عاقبت روزی در یاد حق دست
 بسر نهاده در بخت شسته بود و میگفت که ای خدای عزوجل
 در وقت بجز تو وسیله ندارم و کسی را نمی بینم که بر حال زارم
 رحم کند چنانکه بیت -

هر سو و دو اس نخس ز در خویش بر آن
 و از آنکه بخوانی بدر کس ندوانی

پس نجفت و در خواب دید که شخصی سفید موی ملک خواب من آمد
 میفرماید که تو بدین قناعت که درین گوشه نشسته و حالاً در سوال
 بر روبرو بسته بر خیز و ببالین تو گنجینه است بگیر آن شخص بیدار شده
 دید که خنجر از گویا در دینار در زمین مذنون است و نشانش ظاهری
 شود و کنیدن آغاز کرد و از مشقت بسیار بدتش رسید او از خرمی
 در پیر این گنجید و بار بار دست دعا می گفت قطعه

قناعت بهر حال اولی زست
 قناعت کند هر که نیک از خست
 ولاتاً تو آن قناعت بگیر
 که در ذات مردم همین گویست

حکایت - در صبر - آورده اند که شخصی با شخصی گفت مراد از وقت
 کاری بزرگ پیش آمده اگر دست گیری کنی بسیار عنایت آن کرم فرما من
 خواهد شد پرسید که آن کار چیست گفت طومنی و خرم در پیش است
 و پیشتر منی دارم بهر حال بر حال زارا و رحم کرده هزار دینار مرحت
 بگرد و گفت که برو کلاخ و ختر خویش کن زیرا که این کار سنت است و این
 هم گفت که تا کی دینارم خواهی داد جواب داد که بعد یک ماه خواهم داد
 پس آن شخص دینار گرفته رفت و برای کار یک گرفته بود و صرف کرد
 چون مدت ماهی منقضی گشت آن کس که درم داده بود و طلب کرد
 و این نداد و گفت که تو مرا یکجا داده بودی و کی داده عاقبت کار
 بجنگ و جدال رسید و این اثنا صاحب دل رسید به آن کس که درم
 داده بود گفت که ای شخص صبر کن و از جنگ و جدال باز اگر درینجا
 نمی در بقیامت بجای خواهد رفت و دیگر تشبیه قصه بن جمیل و
 هر که صبر کند پادشاه او خدای تعالی میدهد و اینهم آمده و من عمل

طومنی یعنی شادی
 و این لفظ ترکیبی است
 در این لفظ ترکیبی
 در این لفظ ترکیبی

نفس خود و هر که میگوید
 و با شش بر آن

۲۲

جدال یعنی جنگ
 پادشاه یعنی
 مطلقاً و جز این
 بیان
 هر که صبر کند پادشاه او خدای تعالی میدهد و اینهم آمده و من عمل

صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا لَا يَأْتِيهِ مِنَ اللَّهِ شَيْءٌ سِوَمَا كَانَتْ نِيَّتُهُ نِقْمًا وَنِقْمًا وَسَاءَ مَا يَصِفُ

مکن جنگ ای شخص کس ذلیل ندانی که آمد فصد بر جمیل

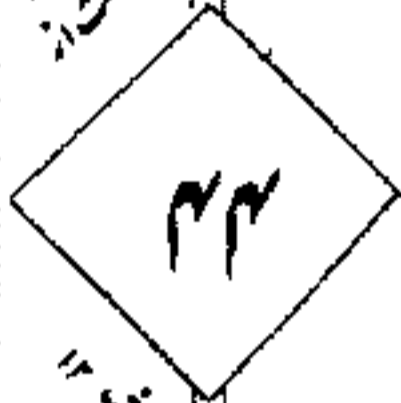
باب چهارم در بیان سیر گلستان و دریا و صحرا و باران

و کالسکه بخار شت بلبرنج فصل

فصل اول در بیان سیر گلستان

روزی خواہش دل بر آن آورد کہ در باغ رفته چند سے تا شاکنم لهذا
برایے مشکبار صبار قمار سوار شدہ در باغی کہ از خانہ من بچند
فرسنگ واقع بود رسیدیم دیدم کہ در اینجا در باغ زالی همچون
رستم نشسته اجازت خواستم کہ اندرون روم منع کرد چاره
ندانستم مجبور شدہ ہما نجا زیر درختے آفاست و زیدم و سخنے چند
بطور عاجزانہ گفتن آغاز کردم حتی کہ آہن دلش از آتش سخنم موم
گشت با من آمدہ پرسید کہ در باغ ترا چہ کارست گفتم ای بابا
ویدن میروم گفت برو پس در وقتیکہ اندرون باغ رسیدم

باید که پیاده
باید که درین وقت
باید که وقت از



باید که پیاده
باید که درین وقت
باید که وقت از

دیدم که باغ نبود بلکه ارم را از و داغ بود مستمن با چو پشت بهشت که بر
 کنار سوری گل سوری شگفته و در نه درم اندوخته و گل خسته می
 لباس زین در بر کرده و بر کف چار مستمن رسته و سر و شمشاد با هم
 اینمخته و او را بنجر مرغان چمن را شیر داده و دوران حوضی از شیر و شکر پر
 گوده و بر حوض شیر و شکر گسترده و عنادل بر گل نغمه زده و طوطیان در باغ
 صد تنگ قند و مصری ریخته بدین این همه عجایبات و غرائبات
 طائر هوش از قفس جبرم پرواز کرد و من همچون سایه بر زمین افتادم
 نیدم نم که درین آفت از کجا ماه پیکر زوم رسید عطر و کلاب
 پاشیده باوش کشیدن آغاز کرد بعد از ساعتی چون چشم باز شد
 دیدم که ماه پیکر ببالینم استاده است زود تر بر خاسته دست
 خود در گوشه جمال کردم و آتش عشق در هر دو دل مشعل گرفت
 او هم دستم گرفته بخانه خود برد چند روز با عیش و نشاط بپرسم
 روزی محبت دوستان قدیم در دلم جوش زد آنماه را همراه خود

در هر دو عالم
 در هر دو عالم
 در هر دو عالم

در هر دو عالم
 در هر دو عالم

۲۵

در هر دو عالم
 در هر دو عالم
 در هر دو عالم

در هر دو عالم
 در هر دو عالم
 در هر دو عالم

تفریح یعنی سیر
در قایق یعنی قایق
سکنی بخار یعنی سکنی
جایزه و تکریم است

۳۶

زودت یعنی زودتی
بسیار نام آید
نار است
نار یعنی نار
نار یعنی نار
نار است

گرفت بخانه خود رسیدم و بادوستان بیان کردم و شکر خدا بجا آوردم

فصل دوم در بیان سیر دریا

روز سه و دم از خانه پریشان شده براس تفریح بسوی دریا رفتم
چون آنجا رسیدیم دیدیم که برکنار دریا متصل قایق و کرجیست و همه
مردمان بر آن سوار شده کشتی بخاری نشیند من هم با چند شخص
بر زور سه و تفریح کشتی بخار داخل شدیم بعد ساعتی چند ناخدا لنگر کشتی
بخار را برداشته روانه کرد و وقتی که بقلب دریا رسید نگاه از جانب شمال
طغیانی آب هم چون بیستون نمودار گشت ناخدا لنگر کشتی بخار
را و آب انداخته اقامت و زریدار صبح تا شام دریا بسیار موج و تلاطم
بود بعد از آن چون آب دریا آرام گرفت ناخدا که ناخدا ترس بود لنگر
کشتی بخار را کشیده همچون برق بر آب روان کرد و قتی که من بسوی
دریا نظر کردم دیدم که ماهیهای نوع بنوع و خرچنگهای رنگ رنگ
بر روی آب بازی میکردند بهر حال همه جانوران دریایی از آب برآمده

بسوی خانه نهادیم نگاه و راثنای راه شیری بالدار عظیم الجثه بسیار
 همیشه سرش همچو سر فیل چشمهای دریده خیلی مهیب عقب ما و آن
 دو آن می آید همه سواران دیده در حالت تپ گرفتار شدند چون
 نزد ترسید همیشه از میان کشید بر میان او ز دم بهر حال و نیم
 کرده سرش گرفته باقی در غار سے انداخته این شده همه دوستان
 صادق و یاران موافق بخانه خود رسیدیم و سکر خدا بجا آوردیم

فصل چهارم در بیان سیر بازار

روزی همه دوستان بهم و همقدم در زمی نشسته مدام عیش و نشاط
 می نوشیم کمی از ان میان گفت که در بنوقت و لم میخواهد که همه اجاب
 آینه در بازار برای سپردیم و از ویدش و لهارا خوش کنیم بهر حال
 محبان قدیم و دوستان همگام کوهرایش را بجزقه گوش انداخته آماوه
 شده رو بسوی بازار نهادند و قتیکه در آنجا رسیدیم دیدیم که از هزاران مردمان
 بیش از مور و مرغ بودند جانی خالی نه که در آن مور هم گذر کند چسبیدن

مور و مرغ
 در آنجا رسیدیم
 دیدیم که از هزاران
 مردمان بیش از مور و مرغ
 بودند جانی خالی نه که
 در آن مور هم گذر کند
 چسبیدن

مور و مرغ
 در آنجا رسیدیم
 دیدیم که از هزاران
 مردمان بیش از مور و مرغ
 بودند جانی خالی نه که
 در آن مور هم گذر کند
 چسبیدن

از دو جام جمع عقیقه دیده کباب در بحر نخل مستغرق شدیم بعد ساعتی چند با هم
 رای زده مردمان را شکافته از یکدیگر جدا نموده بقلب بازار رسیدیم
 و دیدیم که جای خرمن ماه نو فراهم آمده و خوشه سنابل از افلاک بر زمین
 افتاده و توده مشک بکیوان رسیده و انار که از حسرتش نار پستان
 در شام آنچه نهفته و جامه قلک کار بر دل آسمان و باغ حیرت نهاده
 و ذخیره گوهر زهر چنان بود که گویا نبات انقش را مجتمع کرده و سلیبی
 که بعد آسیب میسر شود یکجا نموده بهر حال میوه لطیف انواع انواع
 رنگ بزرگ گوناگون قدرت همچون دیده دل و باغ را انصارت
 و دماغ دل را طراوت از حد حاصل گردید از صبح تا شام همچنین در لاهو
 و لعب مصروف بودیم وقتیکه مسافر آفتاب راه طی نمود و منزل
 مغرب اقامت در زید و شاه مغرب با حشمت و عظمت بر تخت
 گوهر آسود جلوه افروز فرمود و مایاران هم از دوستان و مساز با یکدیگر
 دست بست گرفته خرامان خرامان همچون ماه در ایل کلایل بخانه خود رسیدیم

در دو جام جمع عقیقه دیده کباب در بحر نخل مستغرق شدیم بعد ساعتی چند با هم رای زده مردمان را شکافته از یکدیگر جدا نموده بقلب بازار رسیدیم و دیدیم که جای خرمن ماه نو فراهم آمده و خوشه سنابل از افلاک بر زمین افتاده و توده مشک بکیوان رسیده و انار که از حسرتش نار پستان در شام آنچه نهفته و جامه قلک کار بر دل آسمان و باغ حیرت نهاده و ذخیره گوهر زهر چنان بود که گویا نبات انقش را مجتمع کرده و سلیبی که بعد آسیب میسر شود یکجا نموده بهر حال میوه لطیف انواع انواع رنگ بزرگ گوناگون قدرت همچون دیده دل و باغ را انصارت و دماغ دل را طراوت از حد حاصل گردید از صبح تا شام همچنین در لاهو و لعب مصروف بودیم وقتیکه مسافر آفتاب راه طی نمود و منزل مغرب اقامت در زید و شاه مغرب با حشمت و عظمت بر تخت گوهر آسود جلوه افروز فرمود و مایاران هم از دوستان و مساز با یکدیگر دست بست گرفته خرامان خرامان همچون ماه در ایل کلایل بخانه خود رسیدیم

غفلت بیخ
 بازی

در دو جام جمع عقیقه دیده کباب در بحر نخل مستغرق شدیم بعد ساعتی چند با هم رای زده مردمان را شکافته از یکدیگر جدا نموده بقلب بازار رسیدیم و دیدیم که جای خرمن ماه نو فراهم آمده و خوشه سنابل از افلاک بر زمین افتاده و توده مشک بکیوان رسیده و انار که از حسرتش نار پستان در شام آنچه نهفته و جامه قلک کار بر دل آسمان و باغ حیرت نهاده و ذخیره گوهر زهر چنان بود که گویا نبات انقش را مجتمع کرده و سلیبی که بعد آسیب میسر شود یکجا نموده بهر حال میوه لطیف انواع انواع رنگ بزرگ گوناگون قدرت همچون دیده دل و باغ را انصارت و دماغ دل را طراوت از حد حاصل گردید از صبح تا شام همچنین در لاهو و لعب مصروف بودیم وقتیکه مسافر آفتاب راه طی نمود و منزل مغرب اقامت در زید و شاه مغرب با حشمت و عظمت بر تخت گوهر آسود جلوه افروز فرمود و مایاران هم از دوستان و مساز با یکدیگر دست بست گرفته خرامان خرامان همچون ماه در ایل کلایل بخانه خود رسیدیم

در دو جام جمع عقیقه دیده کباب در بحر نخل مستغرق شدیم بعد ساعتی چند با هم رای زده مردمان را شکافته از یکدیگر جدا نموده بقلب بازار رسیدیم و دیدیم که جای خرمن ماه نو فراهم آمده و خوشه سنابل از افلاک بر زمین افتاده و توده مشک بکیوان رسیده و انار که از حسرتش نار پستان در شام آنچه نهفته و جامه قلک کار بر دل آسمان و باغ حیرت نهاده و ذخیره گوهر زهر چنان بود که گویا نبات انقش را مجتمع کرده و سلیبی که بعد آسیب میسر شود یکجا نموده بهر حال میوه لطیف انواع انواع رنگ بزرگ گوناگون قدرت همچون دیده دل و باغ را انصارت و دماغ دل را طراوت از حد حاصل گردید از صبح تا شام همچنین در لاهو و لعب مصروف بودیم وقتیکه مسافر آفتاب راه طی نمود و منزل مغرب اقامت در زید و شاه مغرب با حشمت و عظمت بر تخت گوهر آسود جلوه افروز فرمود و مایاران هم از دوستان و مساز با یکدیگر دست بست گرفته خرامان خرامان همچون ماه در ایل کلایل بخانه خود رسیدیم